

سورنجان

مفردات

مجید افشاری

www.ketab.ir



ناهنونه

سرشناسه: افشاری، مجید ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پندآموز: سورنجان / مجید افشاری.
مشخصات نشر: تهران: ناهونت، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۲۵۰ ص: ۹۴/۵۰ * ۲۱/۵ ص.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۸۹۹-۰۲-۶
وضعیت فهرست نویسی: نیا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
Persian poetry -- ۲۴th century
رده بندی کنگره: PIR۸۳۳۴
رده بندی دیویی: ۸۵۷/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۷۷۸۷۹۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی: نیا

www.ketab.ir



انتشارات ناهونت

تهران، فداییان، خیابان بهمن، پلاک ۱۸

سورنجان / مجید افشاری

چاپ یکم: آبان ۱۴۰۳

شناسه: ۰۱۰۰۹۹

شمارگان: ۸۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۸۹۹-۰۲-۶

لینوگرافی، چاپ و صحافی: ترنج

طرح جلد: سیاوش برادران

کلیدی حقوق این اثر محفوظ است.

میوه‌ی باغ ما فروشی نیست
هر که دزد دل است، بسم الله

خوانده‌ام سدها^۱ کتاب دیدهام یک بیت ناب
گاه در یک بیت باشد مطلب سدها^۱ کتاب

اگر کلمه نبود انسان چه می‌کرد؟ انسان غریبانه و بیگانه می‌آید و می-
رود... چه بسیار سفرنامه‌های نانوشته و ناخوانده اما شاعر حکایت
دیگری دارد. برای رنج و اندوهش، درد و شادمانی‌اش بیت دارد. خوشا
انسان شاعر و خوش‌تر شاعر انسان... اما تلخی ماجرا چیست؟ هر قدر که
شعر شفاعت و مهربان است، جهان شاعران ناگوار است. حسادت‌ها،
کودکی‌ها، نامردی‌ها و نامردی‌ها... در چنین هنگامه‌ای چه باید کرد؟ آن-
چه از گردش ایام آموخته‌ام، بقای امر اصیل است.

انگشتی که ذات نگینش اصیل نیست

اعجاز‌های ذکر سلیمانی‌اش کجاست!!

که به‌راستی

^۱ سند به گواه همه‌ی لغتنامه‌ها، واژه‌ای فارسی است که نوشتنش با ص غلطی است
مصطلح

بی اصالت را نباشد اعتباری پیش ما
موش صحرایی شرف دارد به شیر کاغذی

آنچه نمایشی و فریبکارانه است، ماندگار نیست. اما نمی‌توان به صرف باور داشتن به بقای امر اصیل، آن را کنار گذاشت و غرق روزمرگی شد. هرچند نجوی روزانه‌ات این سخن باشد:

گیرم که شود زهر مصیبت همه‌اش قند
افسانه‌ی بیهوده‌ی هستی، همه‌اش چند؟

هرگز مبتلا به ندامت از مضمون آفرینی نشده‌ام، هزاربار دیگر هم زاده شوم با تمام وجودم مضمون آفرینی را شیوه‌ی بیان افکار و عواطفم خواهم کرد. اساساً در مضمون، البته اگر کشفی داشته باشد. خرد و خیال و زبان در بهترین حالت ممکن به هم افزایی می‌رسند.

نعل بیرون آمده که در ظرف آب
شکل لبخندم، ولی آه از تنم می کشم

ثابتم، هر چند می‌چرخم همیشه در خودم
جای پیچی در تن چویم، شبیه گردباد!

حقم زباله نیست اگرچه مگس شدم
دست فلک نشان بده قنادی ام کجاست؟؟

عاقبت آتشفشان عقده‌های زندگی
سنگ‌پا می‌سازد از من، آدمی از غار، پُر

دل بستگی که نیست به پرورده‌ها مرا
بشقاب سبزه را چه غم از سیزده به در؟!

جز لایه لایه زندگی ساده، نیستم

حرفم یکی است چون ورق دفتر پیاز!

شاید در نگاه اول، مضامین ابیات اجازه ندهد که خواننده در کلمات کلیدی آنها، درنگ کند. اما پیوسته طبعم را محک زده‌ام... تا اول به خودم و بعد کسانی که اهلیت دارند گوش زد کنم می‌توان در تمثیل، خود را نعل، جای پیچ، مگس، سنگ‌پا، بشقاب و پیاز دانست؟! بی آن که ذوق‌ستیز باشد. (در جهان هنر، شرطی شدن به عادت‌های ذهنی، خطرناک‌ترین مانع برای خلاقیت است).

مجموعه‌ی سورنجان^۲ (گل حسرت) پسندی شخصی است. امیدوارم ذوق و سلیقه‌ام در انتخاب ابیات، جهان و زبانم را با شما به اشتراک بگذارد. و بتواند منظومه‌ی مضامین زندگی‌ام را نمایندگی کند که این کتاب، برگ‌ی از جنگل دیروز و امروز من است. به یادگار برای فردایی که نیستم.

کشف جنگل می‌کنی از برگ من

چند روزی بگذرد از مرگ من

از دیگر سو، دریافته‌ام تا زنده‌ایم باید قدردان مواهب الهی باشیم هرچند بر این باور استوارم.

بی سر و پا آمدیم و بی سر و پا می‌رویم

نامه‌ی اعمال ما را دست توفان داده‌اند

^۲ سورنجان؛ طبق افسانه‌ای این گل اواخر اسفند رشد می‌کند به دلیل تلخ بودن، پرندگان و پروانه‌ها و دیگر موجودات به او نزدیک نمی‌شوند!! و سورنجان در حسرت دیدارشان پژمرده می‌شود... سپس در پاییز دوباره به شوق دیدار رشد می‌کند ولی باز هم در حسرت می‌ماند...

